

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما در ارتباط با آیه ی شریفه ی اوفوا بالعقود بود. می خواستیم ببینیم که آیا در مرحله ی اول، می توانیم لزوم هر عقدی حتی معاطاة را به دست بیاوریم که بعد از آن صحت معاطاة هم استفاده شود؟ عبارتی هم که بررسی می کردیم، عبارت شیخ بود. فرمایش ایشان به این جا رسید که اوفوا هیأتی دارد که دلالت بر وجوب وفاء می کند و وفاء نیز یعنی عمل به مقتضیات عقد. باید ببینیم هر عقدی چه دلالتی دارد و به هر چه دلالت کرد، شما باید به آن ملتزم شوید. اوفوا هم می گوید واجب است که شما وفاء کنید به ما یقتضیه العقد بحسب الدلالة اللفظية. اگر عقد اقتضاء تملیک کرد، وفاء کنید. اگر عقد نکاح بود و اقتضاء تزویج کرد، باید وفاء کنید، اگر مثل نذر، اقتضاء عمل خارجی کرد، هر چه که عقد اقتضاء کرد حالا یک عمل خارجی را گردن شما گذاشت، یا یک اعتباری را مثل تملیک یا تزویج را گردن شما گذاشت، شما باید به ما یقتضیه العقد عمل کنید. بعد جناب شیخ فرمودند که اگر این معنای مطابقی آیه شد و از آن حکم تکلیفی در آمد که در مثل بیع، تصرف در مال غیر حرام است، چون عقد اقتضاء می کند که این مبیع، مال مشتری باشد و شما بعد از بیع - که اقتضاء تملیک مال شما را به غیر داشت - دیگر نمی توانید در مال مشتری، تصرف کنید. حرام است. این حرمت تصرف هم یک اطلاق احوالی دارد. یک عموم ازمانی دارد. چه قبل الفسخ، چه بعد الفسخ. فسخ هم که کردید باز تصرف در مال

مشتري حرام است. تصرف حرام بوده و حرام خواهد بود. چون مقتضای عقد است. چون جناب شیخ فرمودند که این با فساد فسخ ملازمه دارد. این، لازم مساوی اش، لزوم است. فساد فسخ و رجوع است. چرا؟ چون اگر فسخ جائز بود، چرا تصرف شما حرام باشد؟! مگر آدم در مال خودش تصرف کند کار حرامی را مرتکب شده است؟! لذا شیخ این طوری آیه را معنا کرد. گفت اوفوا بالعقود، می گوید که من یک وجوب تکلیفی وفاء را گردن شما می گذارم که معنای این وجوب تکلیفی وفاء، معنایش مثلا در بیع حرمت تکلیفی تصرف در مال غیر است. این حرمت تصرف در مال غیر، عموم و اطلاقی دارد. این عموم و اطلاق که از این حکم تکلیفی درآمده است، لازمه اش این است که رجوع و فسخ باطل است و معامله لازم است. بعد جناب شیخ فرمودند که اگر این طوری باشد، من در واقع یک دلالت مطابقی دارم که یعنی حکم تکلیفی و یک دلالت التزامی دارم که یعنی لزوم و حکم وضعی.

- ...

- حرمت در مساله ی نهی از ضد عام همین طوری می شود.

- ...

- نه. اصلا در بحث حکم شرعی جایی که وجوب داریم می گوییم حرمت حکم شرعی نیست. این

که روی این مانور نمی دهیم به خاطر این است که روشن است.

بعد گفتیم که شیخ یک "بل" هم آورده است که اصلا در علم اصول، به ما گفته اند که حکم وضعی نیست

الا این که از حکم تکلیفی انتزاع شود. صدر عبارت شیخ، ظاهر در دو مدلول مطابقی و التزامی است.

مدلول مطابقی اش، حکم تکلیفی است و مدلول التزامی اش، لزوم است. بعد یک "بل" دارند که فرقی

با قبلس این است که اصلا این طور نیست که شما دو تا مدلول برای آیه درست کنید بگویید یکی مدلول

مطابقی تکلیفی است و یکی هم مدلول التزامی وضعی است. خیر! اصلا در علم اصول یاد گرفتیم که حکم تکلیفی، مدلول است و آن از تکلیف انتزاع می شود. آن موقع اگر این طوری شود، در آیه یک حکم بیشتر نیست و آن هم حکم تکلیفی وجوب و فاء است یا بگوئید حرمت تصرف به عنوان یک حکم تکلیفی است. بعد من از این حرمت تصرف بعد الفسخ، انتزاع لزوم می کنم.

در مقابل این تحلیل جناب شیخ، مرحوم علامه حلی در مختلف، یک تحلیل دیگر را ارائه کرده اند. ایشان می گویند که آیه حکم به وجوب و فاء بما یقتضیه العقد می کند. اما ما باید دقت کنیم که بعضی از عقود اقتضاء لزوم دارند. بعضی از عقود، اقتضاء جواز دارند. آیه می گوید واجب است که شما بما یقتضیه العقد عمل کنید. لذا اگر یک عقدی خودش اقتضاء جواز دارد، نمی شود از آیه استفاده کرد که این عقد لازم است. شما به مقتضای عقد عمل کنید. اگر یک عقدی خودش اقتضاء لزوم داشت آیه می گوید شما به مقتضایش عمل کنید. جلسه ی قبل هم آدرس دادم که استاد بزرگوار ما حضرت آیت الله جوادی، همین را در تفسیرشان اختیار می کنند. لذا می گویند که فقهاء حق ندارند از این آیه، اصالة اللزوم در بیاورند. خیر! اصالة العمل بما یقتضیه العقد. حالا ما یقتضیه العقد تارة لزوم است شما به آن عمل می کنید و تارة جواز است، شما طبق آن عمل می کنید.

نقد شیخ بر دیدگاه علامه حلی در مفاد اوفوا بالعقود:

بعد جناب شیخ این را نقدی کردند که دیروز نگفتیم. نقد جناب شیخ این است که لزوم و جواز، مقتضای عقد نیست. بلکه لزوم، یک حکمی است که شرع یا عقلاء در مورد عقد، صادر می کنند. یعنی این طوری

نیست که عقد در رتبه ی سابق، خودش اقتضائی به نام لزوم داشته باشد. یا در رتبه ی سابق، اقتضائی به نام جواز داشته باشد و بعد اوفوا بگوید که يجب عليك العمل بما يقتضيه. لذا می گویند این حرف درستی نیست که علامه به آن فرمایش فرموده است. چون این حرف زمانی درست است که در رتبه ی سابق، خود عقد، اقتضاء لزوم کند یا اقتضاء جواز کند. بعد می فرماید که بله! ما وقتی که یک وجوب شرعی وفاء داریم، خودش لزوم را می آورد. یعنی لزوم، حکمی است که با این تکلیف، انتزاع می شود. نه این که قبلاً بوده است و آیه بخواهد بگوید که هر چه بوده را شما عمل کنید. بعد از همین جا می فرماید که فساد فرمایش علامه که روشن می شود، فساد یک قول دیگر هم روشن می شود و آن این که کسی فکر نکند که آیه دو حکم دارد که یکی تکلیفی است و یکی وضعی است. ایشان می گویند این هم غلط است. چون ما برای شما تحلیل کردیم که در آیه یک حکم بیشتر نیست و آن هم حکم تکلیفی است. بله! از تکلیف، ما لزوم را به عنوان یک حکم وضعی یا فساد فسخ و رجوع را به عنوان یک حکم وضعی، انتزاع می کنیم. ولی آیه یک حکم بیشتر ندارد و آن هم حکم تکلیفی است.

لذا اگر کسی بخواهد فرمایش شیخ را جمع بندی کند، جمع بندی اش این است که آیه وجوبی دارد برای وفاء، وفاء یعنی عمل بما يقتضيه العقد و این عمل بما يقتضيه العقد، یک حکم تکلیفی بیشتر در آیه نیست و این حکم لازم مساوی دارد به نام لزوم که از آن انتزاع می شود.

تفصیل دیدگاه محقق خوئی در مفاد اوفوا بالعقود:

مرحوم آیت الله خوئی رضوان الله تعالی علیه در ارتباط با معنای آیه - خوب توجه بکنید - همراه شیخ است و می گوید که عقد همین است که شیخ فرموده است. هیأت هم در آیه ظاهر در وجوب است. حالا وجوب را بعدا توضیح می دهیم ولی همین است که شیخ می فرماید. ولی واقع مطلب این است که اگر ما باشیم و تحلیل شیخ و مبنای اصولی شیخ را در نظر بگیریم، می شود از آیه دو حکم را استفاده کنم. یک مطابقی و یک التزامی. انصافا هم این رعایت امانت در بیان شیخ است. یعنی آقای خوئی آن "بل" را درست معنا کرده است. اگر من باشم و ظاهر آیه، یک حکم تکلیفی وجوب عمل بما یقتضیه العقد دارم یا یک حکم تکلیفی حرمت تصرف قبل الفسخ و بعد الفسخ دارم. این حکم تکلیفی است که به دلالت التزامی از آن یک حکم وضعی به نام لزوم به عنوان لازم مساوی نتیجه می شود. ایشان می فرماید اگر ما باشیم و ظاهر آیه، این طوری می شود. اما اگر بخواهیم مبنای شیخ در اصول را در نظر بگیریم. شیخ معتقد است که معنا ندارد که جعل حکم وضعی داشته باشیم. اگر من جعل حکم وضعی را انکار کردم، دیگر باید از آن دلالت التزامی، دست بردارم و بگویم یک مجعول در آیه بیشتر وجود ندارد و آن هم حکم تکلیفی است که جعل شده است و عقل از آن حکم تکلیفی، حکم وضعی را انتزاع می کند. لذا اگر کسی فنی نباشد، آن "بل" را در مکاسب درست معنا نمی کند. اگر من گفتم جعل حکم وضعی لغو است و غلط است و لو یک دلیلی هم دلالت کند باید از آن دست بکشم. لذا یک تعبیر بسیار خوبی محقق خوئی دارند:

فالآیه الکریمه دالة علی الحکم التکلیفی و الوضعی معا.

هیچ اشکالی هم ندارد. آیه دو تا دلالت دارد. مطابقی حجت است و التزامی هم حجت است. مطابقی اش می شود جعل حکم تکلیفی و التزامی اش می شود جعل حکم وضعی. هیچ اشکالی هم ندارد. شیخ هم

قشنگ گفته است که این ملزوم مساوی است با آن. جعل تکلیف کردید یعنی حرمت تصرف بعد الفسخ، این با لزوم و فساد فسخ ملازم است. بعد می فرماید:

أو أنها تدل على الحكم التكليفي فقط و ينتزع منه الحكم الوضعي على مسلكه قدس سره.

خیلی هم حرف پخته ای است. این جایگاه "بل" در مکاسب است که من عرض کردم قبل از بل و بعد از بل، دو تا مطلب است. یعنی اگر من گفتم امکان جعل حکم تکلیفی وجود دارد اما حکم وضعی را شارع نمی تواند جعل کند بلکه عقل است که انتزاع می کند، شارع جعل حرمت تصرف کرده است، جعل جواز تصرف کرده است. شما از جواز تصرف، ملکیت را انتزاع کن. یا از حرمت تصرف، لزوم را انتزاع کن. فساد رجوع و فساد فسخ را انتزاع کن. لذا اولین نکته ی خوب توضیحی محقق خوئی این است.

امکان دفاع از معنای سومی که شیخ منکر آن بود:

براساس این توضیح آقای خوئی، آن معنای سومی که شیخ بیان کرد، دیگر خیلی ضعیف نیست. معنای سوم این بود که یک کسی بگوید دو حکم دارد. آقای خوئی می گوید شما راست می گوید و با مبنای شما نمی شود که آیه دو حکم داشته باشد. یک حکم بیشتر ندارد که همان حکم تکلیفی است. اما اگر کسی در علم اصول، مبنای شما را نداشت، چه اشکالی دارد که دو حکم معا، از آیه استفاده می شود؟!

اشکال محقق خوئی به مرحوم شیخ در معنای وفاء:

بعد آقای خوئی می گوید اما یک اشکالی در فرمایش شیخ وجود دارد که این اشکال است که سبب شده است علامه حلی، آن طوری فرمایش بفرمایند. خوب توجه کنید، ایشان تحلیل خوبی ارائه می دهد. آقای خوئی می خواهد بفرماید که ریشه ی معنایی که شیخ قائل است، سبب می شود که یک اشکالی در آیه پدید بیاید که هیچ کسی نتواند به آن ملتزم شود. و اگر این اشکال را نتوانیم حل کنیم کل آیه از دستمان می رود. این ریشه هم سبب می شود که علامه آن فرمایش را بفرماید. ریشه ی معنا این است - حالا اشکال را بعدا می گویم - شیخ وفاء را درست معنا نکرده است. شیخ گفته است که وفاء یعنی عمل بما یقتضیه العقد. اگر گفتیم وفاء یعنی عمل بما یقتضیه العقد، اولین مستشکلمان علامه حلی است که تصور فرموده اند که ما یقتضیه العقد، تارة لزوم است و تارة جواز است. لذا اگر گفتیم يجب الوفاء یعنی يجب العمل بما یقتضیه العقد، شما اول باید ما یقتضیه العقد را روشن کنید بعد از آیه استفاده کنید.

در صورت التزام به برداشت شیخ، ملازمه ای بین وفاء به مقتضای عقد و حرمت تصرف وجود ندارد: ایشان می فرماید اگر این طور باشد که شیخ می گوید یک اشکالی پیش می آید و آن این که ملازمه کلا از دستمان می رود. خیلی انصافا توجه کرده اند. خیلی هم با آن کار داریم ولی بقیه ی کارهایمان را در لزوم پی می گیریم. فعلا می خواهیم یک برداشت صافی از آیه را درست کنیم. ایشان می فرماید ما یقتضیه العقد، تملیک است. مقتضای عقد، تملیک است. يجب علينا الوفاء بالعقد یعنی يجب علينا الوفاء بما یقتضیه العقد. مقتضای عقد هم تملیک است. حالا جناب شیخ، طرف ملازمه را حرمت تصرف قرار داده است. حرمت تصرف، ربطی بما یقتضیه العقد ندارد. اگر کسی در ملک مشتری تصرفی نکند. در این تصرف اگر انکار ملکیت کند با مقتضای عقد مخالفت کرده است. اما اگر در ملک مشتری تصرف کند

ولی قائل هم باشد که این ملک مشتری است و بگوید من می خواهم تصرف کنم. اگر ما باشیم و آیه، آیه این را نفی نکرده است. چون فرضمان این است که آیه می گوید بر شما واجب است عمل کنید بما یقتضیه العقد. یک مثال قشنگ فقهی هم می زند ایشان. می گوید اگر کسی ازدواج کند و تصمیم داشته باشد که نفقه ی زنش را ندهد. این ما یقتضیه العقد را انکار نکرده است. ما یقتضیه العقد، زوجیت است. می گویم این زن من است اما نفقه اش را نمی خواهم بدهم. صرف نفقه ندادن، انکار مقتضای عقد نیست. من اگر گفتم وفاء به عقد، یعنی عمل بما یقتضیه العقد است یعنی ملتزم باشم به ملکیت نه این که ملتزم باشم به این که تصرف نکنم. لذا اگر کسی وفاء را عمل بما یقتضیه العقد گرفت، باید به مقتضی عمل کند. از این فی نفسه، حرمت تصرف در نمی آید. بله! ما از خارج می دانیم که این مال غیر است و تصرف در مال غیر بدون رضایش، حرام است. این سر جایش. اما آیه این را به من نمی گوید. من از خارج می دانم که نفقه حق زن است و عدم اداء حق این زن، حرام است. اما معنایش این نیست که من مقتضای عقد تزویج یا مقتضای عقد بیع را زیرپا گذاشته ام. مقتضای عقد تزویج زوجیت است و مقتضای عقد بیع، ملکیت است. من اقرار دارم که این ملک مشتری است. من اقرار به زوجیت دارم. لذا اگر این طوری شد، ملازمه ی شیخ از دستش می رود. شیخ این طرف گفت که من از حرمت تصرف و اطلاق احوالی و عموم ازمانی حرمت تصرف، لزوم را در می آورم. به ایشان می گویند که حرمت تصرف از کجای آیه در آمد؟!

... -

- تصرف در مال غیر.

... -



- شیخ این را می گوید. شیخ می گوید وجوب وفاء به مقتضای عقد، یعنی حرمت تصرف. می گوئیم از کجا درآمد؟ عبارت شیخ این بود که ما یک حرمت تصرفی داریم که اطلاق احوالی و زمانی دارد و لازم مساوی اش، لزوم و فساد رجوع است. می گوئیم مقتضای عقد ملکیت است. شما به مقتضای عقد ملتزم هستید. اگر التزام به ملکیت داشته باشید چطوری می خواهید لزوم را به عنوان لازم مساوی در بیاورید؟ یا با مبنای شیخ، بگوئید ما لزوم را از کجا انتزاع کنیم؟! خب شیخ یک فراست فقیهانه ای دارد و می خواهد از یک طرف من را به تکلیف برساند تا از تکلیف، وضع را انتزاع کند. تکلیف حرمت تصرف است. لزوم از کجای آن در می آید؟ من ملتزم به ملکیت هستم اما عدوانا، تصرف می کنم. اگر من باشم و این آیه، از کجای آن حرمت این تصرف در می آید؟

لذا ایشان می گوید که اگر گفتید وفاء، عمل بما یقتضیه العقد است در ملتزم می افتید. ملتزم یعنی آن چه که این التزام، آن را می آورد. یعنی ملکیت. از ملکیت نمی توانید به حرمت تصرف برسید.

ایشان می گوید اگر شیخ که به من گفته است وفاء یعنی العمل بما یقتضیه العقد، خب ما یقتضیه العقد، ملکیت است. عمل به ملتزم این التزام. ایشان می گوید عقد در واقع دو تا التزام است. التزامی از طرف بائع و التزامی از طرف مشتری. ملتزمی دارد به نام ملکیت. که من التزام داشته باشم ملکیت مشتری نسبت به مبیع و مشتری هم التزام داشته باشد به ملکیت بائع نسبت به ثمن. ملتزم من ملکیت است. دو تا التزام دارم و یک ملتزم دارم. اگر عمل به ملتزم باشد گرفتار می شوم. حرمت از آن در نمی آید. حرمت تصرف از دستم برود ملازمه از دستم می رود. انتزاع حکم وضعی از حکم تکلیفی از دستم می رود. یک اشکال دیگری هم دارند که خیلی به بحث ما مربوط نیست. درباره ی اطلاق صرف الوجودی این التزام

است ولی من خیلی نمی خواهم طولش بدهم. آقای خوئی می گوید این مشکل است. اما اگر من وفاء را به معنای انحاء گرفتم و گفتم اوفوا یعنی ایصال شیء الی آخره، ایشان می گوید اگر من وفاء را سر این معنا آوردم، آن موقع دیگر با خود التزام کار می کنم نه با ملتزم. نقض این التزام حرام است. آن موقع لزوم از آن در می آید. ایشان می گوید اگر ما این کار را بکنیم آن موقع مشکل ما در مدلول آیه برطرف می شود. ما یک وجوب وفاء داریم و وفاء را درست معنا می کنیم. لذا ایشان در معاطاة که می رسد همین یک جمله دارد و می گوید ما معتقدیم که مدلول مطابقی آیه، لزوم است نه از باب عمل بما یقتضیه العقد که طرف علامه حلی قرار بگیریم.

پاسخ به نظریه ی آیت الله جوادی دام ظلّه در برداشت از آیه ی اوفوا:

لذا از همین جا جواب استادمان آقای جوادی را می دهیم که اگر وفاء، عمل بما یقتضیه العقد باشد، تازه راه برای حرف علامه حلی باز می شود و بعد شما باید اشکال شیخ را جواب بدهید. اول باید تکلیف وفاء را روشن کنیم. ایشان می گوید اگر وفاء را به معنای انحاء و ایصال الشیء الی آخره گرفتیم، دیگر در فضای ما یقتضیه العقد نمی رویم. خود این عقد، وفاء می خواهد. ایصال الی آخره می خواهد. خود این التزام موضوع کار می شود. فرمایش ایشان را در خیارات یک نگاهی بفرمایید. البته در خود معاطاة هم این را بیان کرده اند. ما فعلا می خواهیم یک تصویر اجمالی از معنای مطابقی آیه به دست بیاوریم تا به فرمایشات علامه طباطبایی و حضرت امام برسیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.